

نقش دولت و جامعه مدنی در فرآیند توسعه

□□ نوشته دکتر هوشنگ امیراحمدی رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه در دانشگاه راتگرز

■ ترجمه علیرضا طیب

در حال توسعه یا آنها که اخیراً توسعه یافته اند نظر دارد. از این گذشته، هر چند توازن قدرت میان دولت و جامعه مدنی شرط لازم توسعه است ولی به هیچ وجه شرط کافی نیست. برای نمونه، شرط مقدماتی توسعه آن است که جامعه توانایی جذب علم و صنعت و فرهنگهای ملازم با هر یک را داشته باشد.

دیدگاه‌های سنتی درباره دولت، جامعه مدنی و توسعه

بطور کلی درباره نقش شایسته دولت یا بخش عمومی در فرآیند توسعه اقتصادی دو دیدگاه عمده وجود دارد. دیدگاه نخست از نظریه سیاسی لیبرال دموکرات و اقتصاد نوکلاسیک ریشه می‌گیرد. این دیدگاه پشتیبان «الگوی نظری لیبرال» است.^۵ بر اساس این الگو دولت باید مداخلات خود را در حوزه اقتصادی به حداقل ممکن محدود سازد. جز فعالیت‌هایی چون تنفیذ قراردادها، حفظ نظم مدنی، حفاظت از دارایی‌های خصوصی، و پاسداری از امنیت ملی، دولت باید تصمیم‌گیری‌های عمده اقتصادی را به بخش خصوصی واگذارد.

نمونه کینزی و عمل‌گرای الگوی لیبرال از مداخله محدود دولت در اقتصاد هواداری می‌کند.^۶ برای نمونه، دولت‌ها می‌توانند در تلاش برای مبارزه با نوسانات چرخه کسب و کار از سیاستهای پولی و مالی کمک بگیرند. ولی حتی این نمونه کینزی هم هوادار مدیریت تفصیلی و گسترده دولت بر اقتصاد نیست. الگوی لیبرال، مداخله مفرط دولت در اقتصاد را موجب پدید آمدن رفتار سودجویانه (در هر دو حوزه عمومی و خصوصی)، اسراف، فساد و عدم کارایی می‌داند. در یک کلام، الگوی لیبرال مشارکت گسترده دولت در اقتصاد را با سطح بالای رشد اقتصادی و گذار به توسعه پایدار ناسازگار می‌داند.

دیدگاه دوم در مورد نقش دولت در توسعه اقتصادی، عمدتاً در اقتصاد

نظریه پردازان علوم اجتماعی دست کم از دهه ۱۹۵۰ دولت را کارگزار اصلی توسعه دانسته‌اند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نیز دیدگاه‌های دولت محور درباره توسعه به سرعت رواج یافته است.^۱ در عین حال، مفهوم جامعه مدنی به ویژه از هنگام فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی بار دیگر در میان محققان و سیاستگذاران مقبولیت یافته است.^۲ هر چند برخی نظریه پردازان برای مقاصد تحلیلی، جامعه را به دو حوزه دولت و غیر دولت تقسیم کرده‌اند^۳ ولی هیچیک برای تبیین فرآیند توسعه توجه شایسته‌ای به تقابل دولت و جامعه مدنی مبذول نداشته‌اند.

نوشته حاضر به بررسی این خلأ نظری در ادبیات توسعه اختصاص یافته است. پس از بررسی پارادایم‌ها یا الگوهای نظری مختلف درباره توسعه از زاویه چگونگی تلقی هر یک از دولت، جامعه مدنی و خود توسعه، نظریه‌ای در باب توسعه ارائه خواهد شد. استدلال اصلی این نظریه آن است که توسعه فرآیند پویا و نامستمر تعامل دولت و جامعه مدنی است. سپس به تبیین نظریه مزبور از خلال تحلیل تاریخی خواهیم پرداخت و در انتها نتایج این بحث را برای برنامه‌ریزی و سیاستگذاری مطرح خواهیم ساخت.

اجازه دهید بحث را با طرح تعریف و بری دولت آغاز کنیم: نهادی که در یک قلمرو ملی آشکارا مرزبندی شده، از انحصار کاربرد خشونت برخوردار است. جامعه مدنی حوزه مستقل و سازمان یافته‌ای است که در عین تنظیم رفتار شهروندان و محدود ساختن مداخلات دولت، میانجی مناسبات دولت با اتباعش نیز هست. مطابق این دیدگاه، توسعه به صورت افزایش پایدار ثروت و درآمد سرانه همراه با دگرگونی ساختار اقتصادی و ارتقاء کلی سطح زندگی اکثریت مردم تعریف می‌شود.

این قانونمندیها در فرآیند توسعه در مورد هر دو دسته جوامع سوسیالیست (یا سابقاً سوسیالیست) و سرمایه‌داری صدق می‌کند.^۴ اما نظریه پیشنهادی ما نه عام است و نه فراگیر بلکه تنها به مرحله آغازین توسعه آنها در کشورهای

نمودار (۱)



از سوی دیگر، ناتوانی کشورهای بلوک شرق از نیل به رشد پایدار اقتصادی موجب بروز تردید در مورد توصیه‌های الگوی رادیکال پیرامون نقش دولت در توسعه گردیده است. هرچند برنامه‌ریزان اقتصادی اتحاد شوروی توانستند یک کشور اساساً کشاورزی و توسعه نیافته را به یکی از دولت‌های صنعتی پیشرو جهان مبدل کنند ولی در گذار به آنچه روستو (Rostow) مرحله مصرف بسیار انبوه می‌نامد ناکام ماندند.^{۱۰} برنامه‌ریزان شوروی هماهنگ‌سازی متمرکز اقتصادی را که بیش از ده میلیون قلم کالا و خدمات تولید و عرضه می‌کند ناممکن یافتند. آلك نوه (Alec Nove) از زبان مدیر سابق مؤسسه اقتصاد ریاضی در آکادمی علوم شوروی نقل می‌کند که تنها تدوین یک برنامه کاملاً هماهنگ یکساله به کمک کامپیوترها حدود ۳۰ هزار سال وقت می‌برد.^{۱۱}

به سوی یک چارچوب مفهومی جایگزین

آنچه در هر دو الگوی نظری «بازار آزاد» لیبرال و «دولت محور» رادیکال فراموش شده است، معنای واقعی دگرگونی در طول زمان یا به عبارت دیگر دیدگاهی پویا و جدلی درباره توسعه است. توسعه اقتصادی فرآیند مستمر، تدریجی و پیوسته در حال پیشرفت رشد اقتصادی یا دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی نیست بلکه فرآیند نامستمری است که طی آن در دوره‌های تاریخی مختلف، رشد کمی و دگرگونی کیفی مناسبات اجتماعی اهمیتی متفاوت دارد. عدم درک این واقعیت در هر دو الگوی لیبرال و رادیکال از دریافت نادرست رابطه تاریخی دولت و جامعه مدنی در جریان توسعه جامعه مایه می‌گیرد.

این بحث ما را به نظریه اصلی مقاله حاضر رهنمون می‌سازد: هر جامعه برای دستیابی به توسعه باید در مراحل آغازین توسعه دارای دولتی نیرومند و جامعه مدنی نسبتاً ضعیفی باشد. این مرحله را می‌توان دوره رشد تحت راهبری دولت نامید. اما با گذشت زمان، جامعه مدنی باید نیرومندتر از دولت گردد. در مرحله معینی از فرآیند توسعه دولت و جامعه مدنی در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. این مرحله همان دوران گذار است. چنانچه دولت یا جامعه مدنی در این مبارزه غالب گردد فرآیند توسعه متوقف خواهد شد. برعکس، در صورت برقراری نوعی توازن پایدار قدرت میان این دو، چشم‌انداز استمرار توسعه روشن خواهد بود. این همان دوره توسعه پایدار است (رک. نمودار ۱).

برای نظریه پردازی در مورد کنش متقابل دولت و جامعه مدنی در فرآیند توسعه، نخست باید میان سه نوع دولت تمایز قائل شویم: دولت کارشکن، دولت مردد، و دولت توسعه‌خواه. همچنین باید متناظر با این سه نوع دولت، انواع جامعه مدنی را نیز مشخص سازیم: جامعه مدنی کارشکن، جامعه مدنی

سیاسی مارکسیستی و تجربه شوروی سابق، اروپای شرقی و جمهوری خلق چین در زمینه توسعه ریشه دارد.^۷ این دیدگاه را می‌توان «الگوی نظری رادیکال» نامید. براساس این الگو، دولت باید از طریق ملی کردن و برنامه‌ریزی اقتصاد، توسعه اقتصادی را هدایت و راهبری کند و دست کم باید کنترل صنایع پایه، زیرساخت‌ها و بخش مالی را در دست داشته باشد. مطابق این دیدگاه، بخش خصوصی مانع توسعه تکنولوژی می‌گردد، سرمایه‌گذاری بلندمدت را فدای نفع کوتاه مدت می‌کند و به شدت رفتاری سودجویانه دارد. الگوی رادیکال، بازار را فاقد برنامه‌ریزی، هرج و مرج آلود و آشوب زده می‌داند: بدون برنامه‌ریزی گسترده دولت برای اقتصاد، عوامل منفی خارجی غلبه می‌یابد و توسعه پایدار اقتصادی به شدت نامتحمّل خواهد گشت.

متناظر با هر یک از این دو الگو دیدگاهی در مورد جامعه مدنی نیز وجود دارد. یادآور می‌شویم که از لحاظ مقاصدی که در این نوشته داریم جامعه مدنی همان کلیت بازیگران و نهادهای غیر دولتی است.^۸ الگوی لیبرال، جامعه مدنی را پدیده‌ای پیشرو و همچون موتور رشد می‌داند. در این دیدگاه، جامعه مدنی مخزن و گنجینه آزادی‌های ایجابی و سلبی افراد است. نظریه اقتصادی لیبرال، بازار (یعنی همان تکیه‌گاه و پشتیبان جامعه مدنی) را پدیده‌ای خردمند و خودسامان می‌شناسد. عملکرد آزادانه و نامحدود جامعه مدنی منجر به توسعه اقتصادی و پیشینه گشتن رفاه اجتماعی خواهد شد. برعکس، سرکوب جامعه مدنی به رکود اقتصادی و دیکتاتوری خواهد انجامید.

اما تلقی الگوی لیبرال از جامعه مدنی متفاوت از این است. نظریه پردازان رادیکال با تاسی به هگل (که جامعه مدنی را حوزه نیازهای فردی می‌دانست) قائل به وجود مکانیسمی در جامعه مدنی (همچون بازار یا «دست نامرئی») که به طور خودکار منجر به هماهنگی اجتماعی و پیشینه گشتن رفاه جامعه گردد نیستند. برعکس، الگوی رادیکال بر سرشت تفرقه آمیز و ستیز آلود جامعه مدنی انگشت می‌گذارد و به جای تأکیدی که در الگوی لیبرال بر هماهنگی بازار به عنوان اصل سازمان دهنده نظریه اجتماعی می‌شود، بر منطق طبقاتی تأکید می‌کند. نظریه پردازان رادیکال (همچون مارکس) در حالی که جامعه مدنی را موتور رشد نظام سرمایه‌داری می‌دانند یادآور می‌شوند که عملکرد نامحدود آن به توسعه نابرابر و ناموزون منجر خواهد شد. الگوی رادیکال، تخصیص برنامه‌ریزی شده و عقلایی منابع در نظام سوسیالیستی را نقطه مقابل کیفیت برنامه‌ریزی نشده و آشوب زده تولید در [نظام] بازار می‌داند. الگوهای لیبرال و رادیکال غیر از در برداشتن دیدگاه‌های متفاوتی درباره دولت و جامعه مدنی، تلقی متفاوتی از توسعه نیز دارند. در حالی که الگوی لیبرال به توسعه اقتصادی عمدتاً در قالب کمیاتی چون تشکیل سرمایه و رشد اقتصادی می‌نگرد، الگوی رادیکال توسعه را دگرگونی کیفی مناسبات اقتصادی و اجتماعی می‌داند. البته در درون هر یک از این دو الگو نظرات گوناگونی مطرح است. برای نمونه، در رویکرد «رشد همراه با برابری» تأکید اصلی الگوی لیبرال بر رشد با نوعی بازتوزیع تعدیل می‌شود و مارکسیست‌های راست اندیش نیز گهگاه (مانند دوران استالین) از «رشد برای رشد» هواداری کرده‌اند.^۹

نوشته حاضر هر دو دیدگاه لیبرال و رادیکال را در مورد دولت، جامعه مدنی، و توسعه ناقص می‌داند زیرا هیچیک از آن دو قادر به تبیین تجربه جوامعی که عملاً به توسعه دست یافته‌اند نیست. برای نمونه، نقش دولت در توسعه اقتصادی را در نظر بگیرید. از یک سو هیچیک از جوامع توسعه یافته بر اساس اصل عدم مداخله مطلق دولت در اقتصاد به توسعه نایل نشده بلکه برعکس، توسعه یافتن آنها در گرو شکستن تمامی قوانین تجارت آزاد و سرمایه‌داری بازار آزاد بوده است. این گفته نه تنها در مورد نمونه‌های آشکاری چون ژاپن، تایوان و کره جنوبی صدق می‌کند بلکه در مورد ایالات متحده، فرانسه، آلمان و انگلیس نیز راست می‌آید.

مردد، و جامعه مدنی توسعه خواهد. تنها در این صورت می توان مسیرهای مختلف توسعه را مدنظر قرار داد و به دوره بندی فرآیند توسعه پرداخت. در این چارچوب، توسعه حاصل تعامل بین يك دولت توسعه خواه و يك جامعه مدنی توسعه خواه است و توسعه موفقیت آمیز تنها هنگامی به دست می آید که قدرت این دو عنصر در نهایت با یکدیگر متوازن گردد.

الف. گونه شناسی دولت ها

دولت به عنوان نهاد بهره مند از انحصار کاربرد خشونت شامل وزارتخانه ها، کلیه نهادهای قانونگذار، دستگاه دیوانی، ارتش، احزاب سیاسی، و بنگاه های اقتصادی بخش عمومی می باشد. ممکن است دولت متمرکز یا نامتمرکز، سرمایه داری یا سوسیالیست باشد. هرچند دولت نقش های بیشماری برعهده دارد ولی توجه ما صرفاً به نقش دولت در فرآیند توسعه اقتصادی (و به ویژه نقش دولت در ارتباط با جامعه مدنی) معطوف خواهد بود.

دولت کارشکن، همانگونه که از نامش پیداست دولتی است که فعالانه در راه توسعه اقتصادی مانع تراشی می کند. براساس این تعریف، دولت های مستعمراتی نمونه اتم دولت کارشکن هستند. توسعه نیافتگی جهان سوم تا حد زیادی نتیجه سیاست های استعماری است که با از بین بردن بنیه صنعتی و تولیدی درونزاد مستعمرات، آنها را ناچار از قبول نقشی فرودست در تقسیم بین المللی کار کرده است.

حاکمیت انگلیس بر هند نمونه خوبی است. دولت مستعمراتی انگلیس - که در ابتدا زائده ای بر شرکت هند شرقی انگلیس بود و بعدها به صورت فرمانداری کل درآمد - ضمن از میان بردن بنیه تولید کارخانه ای هند و تبدیل آن کشور به تولیدکننده مواد خام برای امپراتوری انگلیس، هرگونه مخالفتی را با حاکمیت خود بر هند بیرحمانه سرکوب می کرد. سیاست انگلیس مانع رشد بورژوازی صنعتی هند شد و در عوض رشد يك طبقه زمیندار مخالف توسعه و طبقه ای از سرمایه داران تاجرپیشه را تسهیل نمود.

اما همه دولت های کارشکن دولت مستعمراتی نیستند. دولت قاجار که در قرن نوزدهم بر ایران حکم می راند نمونه خوبی از يك دولت غیر مستعمراتی کارشکن است. دولت قاجار هرچند در ظاهر از استقلال برخوردار بود ولی با اشرافیت زمیندار، تاجر سرمایه دار و امپریالیسم روس و انگلیس همپیمان شده بود. قاجاریه شدیداً مخالف رشد بورژوازی صنعتی بودند، در برابر اصلاحات ساختاری و جنبش های ملی مقاومت می کردند، و ایران را به ورطه رکود اقتصادی، توسعه نیافتگی و استبداد کشانند.^{۱۲}

دولت مردد یا دودل دولتی نیرومند و مداخله جوست که بر جامعه مدنی استیلا دارد. چنین دولتی سیاست هایی را به اجرا می گذارد که (دست کم در ظاهر) در جهت ترویج رشد صنعتی است و بدین وسیله موجب تقویت بورژوازی صنعتی می گردد. اما این دولت قادر یا مایل به مشاهده کاهش قدرت خود در برابر کل جامعه مدنی و به ویژه در برابر بورژوازی صنعتی نیست. در موارد بسیاری دولت مردد دولت مطلق العنانی است که سیاست هایی را پیگیری می کند که در آغاز به نفع توسعه صنعتی کشور است. ولی چنین دولتی قادر به پیگیری مداوم سیاست های توسعه خواهانه خود نیست و همین مایه دودلی و تناقض درعمل می گردد.

دولت پهلوی در ایران نمونه خوبی از يك دولت مردد و دودل است.^{۱۳} شاه در اوایل دهه ۱۹۶۰ زیر فشار آمریکا برنامه اصلاحات ارضی را به اجرا گذاشت و شروع به خصوصی کردن بنگاه های اقتصادی عمومی کرد. هدف ظاهری وی تبدیل يك طبقه حاکم عمدتاً فتودال (زمینداران) به يك بورژوازی صنعتی بود.^{۱۴} طرح شاه که در دهه ۱۹۶۰ «انقلاب سفید» نام گرفت نمایانگر حرکتی در جهت دور شدن از فتودالیسم و نزدیک شدن به توسعه سرمایه داری صنعتی بود. بر این اساس، قرار بود دولت فتودالی شاه و طبقه حاکم فتودال به يك دولت بورژوازی تحت سلطه بورژوازی نوپا مبدل گردد.

اما در همین بزنگاه حساس، شاه پاپس کشید. محافظه کاری وی در مورد توسعه جامعه مدنی - که عمدتاً ناشی از ناتوانی وی از پذیرش قدرت یافتن بورژوازی صنعتی بود - رشد صنعتی ایران را در نطفه خفه کرد. کوتاهی شاه از ادامه روند قدرت بخشیدن به يك طبقه صنعت گستر، و مضمحل شدن پایگاه حمایتی سنتی وی به فروپاشی دولت پهلوی در اواخر دهه ۱۹۷۰ انجامید.

سومین نوع دولت، دولت توسعه خواه است. در مورد دولت توسعه خواه گزارش های مستند بسیاری وجود دارد و غالباً ژاپن، جوامع تازه صنعتی شده شرق آسیا، و برخی کشورهای آمریکای لاتین را به عنوان مصادیق آن ذکر می کنند.^{۱۵} دولت توسعه خواه مشروعیت خود را از نظارت بر فرآیند افزایش درآمد سرانه بخش های بزرگی از مردم می گیرد. اما مشروعیت دولت لزوماً به صورت اجماع نظر دموکراتیک جامعه مدنی تجلی نمی یابد. در واقع، بیشتر دولتهایی را که «توسعه خواه» می نامیم - از دولت میجی در ژاپن گرفته تا دیکتاتوری نظامی ژنرال پارک در کره جنوبی و دولت کومین تانگ در تایوان - به هیچ وجه نمونه عالی دموکراسی مبتنی بر نمایندگی نبوده اند.^{۱۶} برعکس، «مشروعیت» در مورد دولت توسعه خواه به توانایی دولت برای تضمین نرخ های بالای رشد اقتصادی و ارتقاء سطح زندگی و در يك کلام به توانایی اجرای طرح تغییر بنیادین اساس اقتصادی جامعه اشاره دارد.^{۱۷}

دولت توسعه خواه نیز - مانند دو نوع قبلی دولت - عمدتاً براساس رابطه ای که در قبال جامعه مدنی دارد مشخص می شود. همانگونه که بالاتر یادآور شدیم، دولت کارشکن ضمن همپیمان شدن با سرمایه داری تجاری و زمینداران فتودال مانع رشد بورژوازی صنعتی می گردد. نتیجه این جریان غالباً بروز فساد شایع هم در دستگاه دولت و هم در جامعه مدنی است و این خود عاملی است که توسعه اقتصادی و اجتماعی را به شدت به عقب می اندازد.

برعکس، يك دولت توسعه خواه نیرومند به احتمال بیشتر، بر فرآیند گسترش موفقیت آمیز صنایع نظارت می کند. نخست، دولت توسعه خواه از طریق سیاست ها و روش هایی که هدفی جز پیشینه کردن توان رشد بلندمدت اقتصاد ندارد جامعه مدنی را «منضبط می سازد». این سیاست ها شامل اعطای کمک مالی به صنایع اصلی صرفاً براساس نحوه عملکرد آنها، و برعکس، حذف اینگونه کمک ها در هنگامی است که صنایع قادر به برآوردن معیارهای وضع شده برای عملکرد خود نباشند. از این گذشته، دولت توسعه خواه مانع طرح درخواست هایی از سوی اتحادیه های کارگری، زمینداران و دیگر گروه ها که ممکن است فرآیند توسعه را به خطر اندازد می شود.^{۱۸}

يك ویژگی دیگر دولت توسعه خواه، نبود رفتار سودجویانه ای است که در جوامع تحت سلطه دولتهای کارشکن بسیار رواج دارد. عدم فساد، اغلب در قالب افزایش کارایی، بهره وری بالاتر، و مهم تر از همه، کاهش توانایی گروه های غیر مولد در داخل جامعه مدنی (همچون گروه های زمیندار و صاحبان سرمایه تجاری) برای تحمیل درخواستهایشان به دولت نمود می یابد. اما باز هم رابطه دولت و جامعه مدنی رابطه ای خطی نیست: هر دولت تنها تا حدی که سرمایه گذاری اقتصادی به توسعه بینجامد دولتی توسعه خواه (منضبط کننده و فسادناپذیر) است. همچنین، هرچه سرمایه گذاری کمتر موجب توسعه گردد دولت کارشکن تر خواهد بود. بدین ترتیب، يك دولت توسعه خواه بالبداهه پدید نمی آید، بلکه محصول عوامل تاریخی و فرهنگی مشخصی است.^{۱۹} هم دولت تایوان و هم دولت کره جنوبی در دهه ۱۹۵۰ تا حد زیادی سودجو، فاسد، و کارشکن بودند ولی تادهه ۱۹۶۰ این دولتها به دولتهایی توسعه خواه مبدل گشتند. این تبدیل ماهیت را نمی توان بدون اشاره به تغییر رابطه دولت و جامعه مدنی در این دو کشور توضیح داد.

وجود يك دولت توسعه خواه نیرومند، شرط لازم دستیابی به توسعه است زیرا چنین دولتی ضمن مقابله با نیروهای توسعه ستیز به جامعه مدنی

پ. توسعه و دوره بندی

همانگونه که بالاتر یادآور شدیم، توسعه چیزی جز افزایش پایدار سرانه تولید ناخالص داخلی همراه با دگرگونی ساختار اقتصادی و ارتقاء کلی سطح زندگی بخش‌های وسیعی از مردم نیست.^{۲۳} توسعه اقتصادی موفقیت‌آمیز اساساً بازتاب تعمیم صنعتی شدن به بخش‌های گسترده‌ای از مردم است. براساس این تعریف از توسعه، مثلاً ژاپن، تایوان و شوروی در دوران پیش از برژنف (یعنی توفیق یافتگان در زمینه توسعه) از مصر، برزیل و ایران (که به موفقیت کمتری در این زمینه دست یافته‌اند) متمایز می‌گردند. فرآیند توسعه دارای هر دو مؤلفه زمانی و مکانی است: توسعه در یک فضا یا قلمرو مشخص و طی دوره معینی از زمان روی می‌دهد. بنابراین دو جزء تعیین کننده هر نظریه توسعه مکان و زمان مشخصی است که ادعا می‌شود نظریه مزبور در چارچوب آنها صادق است. در این نوشته دولت ملی را واحد مکانی تحلیل گرفته‌ایم. هرچند چنین انتخابی مشکلات نظری چندی را مطرح می‌سازد^{۲۴} ولی از آنجا که توجه ما عمدتاً معطوف به رابطه دولت و جامعه مدنی است، و مطابق تعریف سرزمینی ما از دولت - منطقاً ناگزیر از این انتخابیم. افزون بر این، چنین انتخابی مرسوم هم هست زیرا هم نظریه نوسازی و هم مارکسیسم سنتی دولت ملی را به عنوان واحد اصلی تحلیل خود می‌پذیرند. در واقع این دولت ملی است که شیوه متمایزی از تولید را «به جریان می‌اندازد» یا به نمایش می‌گذارد. وجود مجموعه پرشماری از دولت‌های ملی رقیب که در سطوح متفاوتی از توسعه اجتماعی قرار دارند مارکسیست‌ها را مجبّر به مبنایی برای پرداختن نظریه‌هایی در مورد توسعه ناموزون، و نظریه پردازان نوسازی را نیز مجبّر به مدل‌های توسعه‌ای می‌کند که جوامع «سنتی» یا «کمتر توسعه یافته» ممکن است از آنها الهام بگیرند. اما درخصوص مسأله زمان در نوشته حاضر یک دوره بندی سه مرحله‌ای مرکب از دوره رشد، دوره گذار، و دوره توسعه پایدار را پذیرفته‌ایم. ما این سه دوره را به عنوان مراحل تاریخی مجزایی مشخص ساخته‌ایم که طی هر یک از آنها رابطه میان دولت و جامعه مدنی کیفیتی متفاوت از مرحله دیگر دارد. اتخاذ رویکردی «مرحله‌ای» در قبال توسعه اجتماعی و تاریخی نیز فارغ از مشکلات نظری نیست.^{۲۵} ولی ایرادات وارد بر دوره بندی توسعه تحت الشعاع ماهیت محدود و مشخص تحقیق ما قرار می‌گیرد.

گونه‌شناسی‌های ارائه شده از دولت و جامعه مدنی - همراه با تعریفی که از توسعه به دست داده شد - زمینه را برای تحلیل چگونگی تعامل پویای دولت و جامعه مدنی در فرآیند توسعه اقتصادی فراهم می‌سازد. نمودار ۲ تمامی حالات مختلف تلفیق دولت و جامعه مدنی را در یک زمان مشخص نشان می‌دهد. از آنجا که تحلیل مشروح همه حالات در اینجا امکان‌پذیر نیست اجازه دهید توجه خود را به حالت تقارن یک دولت توسعه‌خواه با یک جامعه مدنی توسعه‌خواه معطوف سازیم چرا که محتمل‌ترین حالتی که به توسعه موفقیت‌آمیز می‌انجامد همین حالت است. چون توسعه فرآیندی پویا با مشارکت دولت و جامعه مدنی است و این دو در مراحل مختلف تاریخی با یکدیگر ارتباط دارند لذا باید نخست شیوه‌ای برای سنجش قدرت نسبی دولت و جامعه مدنی تمهید کنیم. در این صورت می‌توان از مفهوم «شکاف قدرت» برای توضیح رابطه پویای دولت و جامعه مدنی مدد گرفت.

اجازه دهید قدرت را به صورت توانایی دولت یا بخش غیر دولتی برای کنترل فرآیند توسعه تعریف کنیم. کاربست این تعریف در مورد دولت ساده تر است. قدرت دولت می‌تواند سیاسی - به صورت کاربرد مشروع یا از طریق قهر - اقتصادی - در قالب مالکیت همگانی منابع اقتصادی یا سیاست پولی و مالی - یا ایدئولوژیک - از طریق نظام آموزشی یا رسانه‌ها - باشد. بنابراین هر دولت به میزانی قدرتمند است که از این عوامل برای پیگیری برنامه توسعه خود استفاده کند. بدین ترتیب مسأله اندازه گیری قدرت دولت به صورت شاخص بندی میزان مالکیت عمومی در اقتصاد، نسبت درآمد دولت به هزینه‌های آن که به صورت درصدی از تولید ناخالص داخلی بیان

توسعه‌خواه قدرت می‌بخشد. اهمیتی ندارد که چنین دولتی پیرو کدام ایدئولوژی است: همان‌گونه که بالاتر گفتیم، ممکن است دولتهای توسعه‌خواه لیبرال یا سوسیالیست باشند. اهمیت دولت توسعه‌خواه از تمایل آن به واگذاری تدریجی قدرت به بخش غیر دولتی مایه می‌گیرد.

ب. انواع جامعه مدنی

تعریف ما از جامعه مدنی تعریف گسترده‌ای است. گذشته از افراد و گروه‌های تجاری سودطلب (یعنی همان «die burgerliche Gesellschaft» هگل) لازم است اتحادیه‌های کارگری، تعاونی‌های کارگری، سازمان‌های مذهبی، گروه‌های طرفدار حقوق بشر، گروه‌های زنان، اتحادیه‌های حرفه‌ای، گروه‌های تولیدی، و دیگر سازمان‌های غیر دولتی را نیز در تعریفمان بگنجانیم. البته این تعریف از جامعه مدنی در مورد جوامعی که فاقد افراد و گروه‌های تجاری سودطلب هستند یعنی در مورد کشورهای سوسیالیست (یا سابقاً سوسیالیست) کاملاً صدق نمی‌کند. در کشورهای سوسیالیست جامعه مدنی ناظر بر اتحادیه‌های کارگری - اتحادیه همبستگی در لهستان - نهادهای مذهبی، دیوانسالاران سطح پایین و فعال در سطح مناطق، مدیران فعالیت‌های اقتصادی، روشنفکران، دانشجویان، کشاورزان و فعالان در بازار سیاه می‌باشد.^{۲۶}

جامعه مدنی کارشکن، تحت سلطه سرمایه تجاری و طبقات زمیندار است و در آن فعالیت‌های تجاری و معاملات مستغلات بر سرمایه گذاری صنعتی می‌چربد. این نوع جامعه مدنی خصیلتی ارتجاعی دارد، با اصلاحات سیاسی و اقتصادی مخالفت می‌کند و بنابراین ذاتاً دشمن پیشرفت است. چنین جامعه‌ای توسعه ستیز است. وجه مشخصه جامعه مدنی مردد و دودل وجود توازن قدرتی میان عناصر توسعه‌خواه و توسعه ستیز آن است. در حالی که بخشی از جامعه مدنی ارتجاعی و واپس‌نگر است و بعید می‌نماید که از رژیم‌های سیاسی پیشرو پشتیبانی کند، بخش دیگر آن آزادمنش، ترقی‌خواه، و پشتیبان اصلاحات سیاسی است. بالاتر از همه، ویژگی این نوع جامعه مدنی وجود توازن قدرت میان گروه‌های اقتصادی ذینفع رقیب است: نه گروه‌های فعال در زمینه سرمایه تجاری و مستغلات از استیلای آشکاری برخوردارند و نه بورژوازی صنعتی. در یک کشور در حال توسعه این نوع دوسوگرایی اقتصادی موجب بروز تنگناهای جدی هنگام تدوین خط‌مشی دولت می‌گردد و به همین دلیل احتمال ناچیزی وجود دارد که از سیاستهای ترقیخواهانه دولت پشتیبانی شود.^{۲۷}

برخلاف دو نوع جامعه مدنی کارشکن و مردد، جامعه مدنی توسعه‌خواه زیر سلطه سرمایه صنعتی و عناصر اصلاح طلب و ترقیخواه قرار دارد. هرچند گروه‌های مستغلاتی، سرمایه تجاری، و طبقات زمیندار همچنان جزء لاینفک جامعه مدنی توسعه‌خواه هستند ولی همگی پیرو بورژوازی صنعتی می‌باشند. از این گذشته، این نوع جامعه مدنی کمتر از جامعه مدنی کارشکن دچار فساد است و نهادهای ایدئولوژیک آن - همچون نظام آموزش و پرورش و رسانه‌های جمعی - هواخواه توسعه‌اند.

شایان تأکید است که وجود جامعه مدنی توسعه‌خواه به اندازه یک دولت توسعه‌خواه نیرومند برای توفیق در زمینه توسعه اقتصادی ضروری است.^{۲۸} این نوع جامعه مدنی از آنجا که تحت سلطه سرمایه صنعتی و عناصر اصلاح طلب و ترقیخواه قرار دارد هوادار نوعی جهان بینی عقلایی و علمی است. افزون بر این، چنین جامعه‌ای به کل نظام مشروعیت می‌بخشد. از این گذشته، جامعه مدنی توسعه‌خواه پذیرای مشروعیت سیاسی دولت توسعه‌خواه است. طی مراحل آغازین توسعه صنعتی، جامعه مدنی توسعه‌خواه تسلیم سیاست اقتصادی دولت است. با توسعه یافتن جامعه و رشد توانایی نسبی جامعه مدنی، هرچند این نوع جامعه مدنی همچنان مشروعیت دولت را می‌پذیرد، ولی دولت را بیشتر به عنوان یک شریک و نه عاملی که سیاست‌ها را دیکته می‌کند به شمار می‌آورد.

شده باشد، سرشت و میزان سرکوب سیاسی، و میزان کنترل یا ممیزی دولت بر مطبوعات درمی آید.^{۲۶}

نمودار ۲

جامعه مدنی کارشکن (ج.م.ک)	جامعه مدنی توسعه خواه (ج.م.ت)	جامعه مدنی مردد (ج.م.م)	
د.ک / ج.م.ک	د.ک / ج.م.ت	د.ک / ج.م.م	دولت کارشکن (د.ک.)
د.ت / ج.م.ک	د.ت / ج.م.ت	د.ت / ج.م.م	دولت توسعه خواه (د.ت)
د.م / ج.م.ک	د.م / ج.م.ت	د.م / ج.م.م	دولت مردد (د.م)

اما سنجش توانمندی نسبی جامعه مدنی به سرراستی اندازه گیری قدرت دولت نیست چرا که جامعه مدنی در برگیرنده طیف بسیار گسترده ای از نیروهای اجتماعی رقیب است. در يك جامعه سرمایه داری قدرت نسبی بخش خصوصی در قالب سهم این بخش در تولید ناخالص داخلی، کنترلی که بر صنایع پیشتاز (بانکداری، صنایع سنگین، صنعت حمل و نقل و ارتباطات) دارد، کنترل اطلاعات، رسانه ها و غیره به نمایش درمی آید. قدرت دیگر سازمان های غیر دولتی نیز به وسیله شمار اعضای هر سازمان خاص، سطح بودجه آنها، و برخی عوامل کمیّت ناپذیر همچون «حسن نیت و تفاهمی» که هر سازمان خاص در جامعه به وجود می آورد نمایانده می شود.

اندازه گیری قدرت نسبی دولت و جامعه مدنی در کشورهای سوسیالیست (یا سابقاً سوسیالیست) دشوارتر از اینهاست. يك دلیل این امر به مداخله گسترده دولت در اقتصاد اینگونه جوامع باز می گردد (تعیین حداقل دولت و جامعه مدنی در این جوامع کارچندان سرراستی نیست؛ در واقع تقسیم بندی دوگانه دولت - جامعه مدنی در جوامع سرمایه داری پا گرفته است!). مشکل دیگر به نبود داده های آماری باز می گردد. با این حال برای تمیز دولت از جامعه مدنی در کشورهای همچون شوروی سابق و جمهوری خلق چین نباید به لحاظ نظری با دشواری خاصی روبرو بود. در واقع، یکی از برداشتهای نادرست رایج در غرب در مورد کشورهای بلوک شرق (و کل اقتصادهای دستوری) این پندار است که گویا تمامی کارها به دست دولت انجام می شود و هیچگونه بخش غیر دولتی وجود ندارد. در واقع در اقتصادهای سوسیالیستی (دستوری) نیز میزان نسبتاً بالایی از تمرکززدایی تصمیم گیری اقتصادی به چشم می خورد و شبکه گسترده ای از سازمان های غیر دولتی وجود دارد. قطع نظر از آنکه ملاحظات سیاسی یا ایدئولوژیک، تمرکز کامل تصمیم گیری های اقتصادی در دست دولت را ایجاب کند یا نه، قوانین ریاضیات آشکارا در جهت خلاف چنین هدفی عمل می کنند. بدین ترتیب گرچه در تحلیل نهایی مالکیت زمین و وسایل تولید در اتحاد شوروی در دست دولت بوده است ولی دولت مزبور يك موجودیت اجتماعی حاضر در همه جا نبوده و نیست.

در طول زمان، دولت و جامعه مدنی در برابر یکدیگر از درجات متفاوتی از توانمندی برخوردارند. تفاضل قدرت دولت و جامعه مدنی در هر لحظه از زمان را «شکاف قدرت» گویند (ر.ک. نمودار ۳). در مراحل اولیه هر فرآیند توسعه موفقیت آمیز، دولت نیرومندتر از جامعه مدنی، و شکاف قدرت معمولاً چشمگیر است. با حصول توسعه، قدرت جامعه مدنی نسبت به دولت افزایش و شکاف قدرت کاهش می یابد. با دستیابی جامعه به کمال توسعه، شکاف قدرت از میان می رود و دولت و جامعه مدنی در حالت کمابیش متوازی قرار می گیرند. اگر شکاف قدرت را تفاضل قدرت میان دولت و جامعه مدنی بدانیم در این صورت هر کشوری که در دستیابی به توسعه توفیق یابد از مرحله ای که در آن شکاف قدرت کاملاً چشمگیر (و مثبت) است به مرحله ای پا خواهد گذاشت که در آن شکاف قدرت به صفر نزدیک می شود. برعکس، در يك کشور توسعه نیافته (یا کشوری که چندان در دستیابی به

توسعه توفیق نیافته است) شکاف قدرت در ابتدا کاملاً ناچیز (یا حتی منفی) خواهد بود و ممکن است با گذشت زمان بزرگتر شود، یعنی دقیقاً عکس آنچه در يك کشور توسعه یافته موفق رخ می دهد.

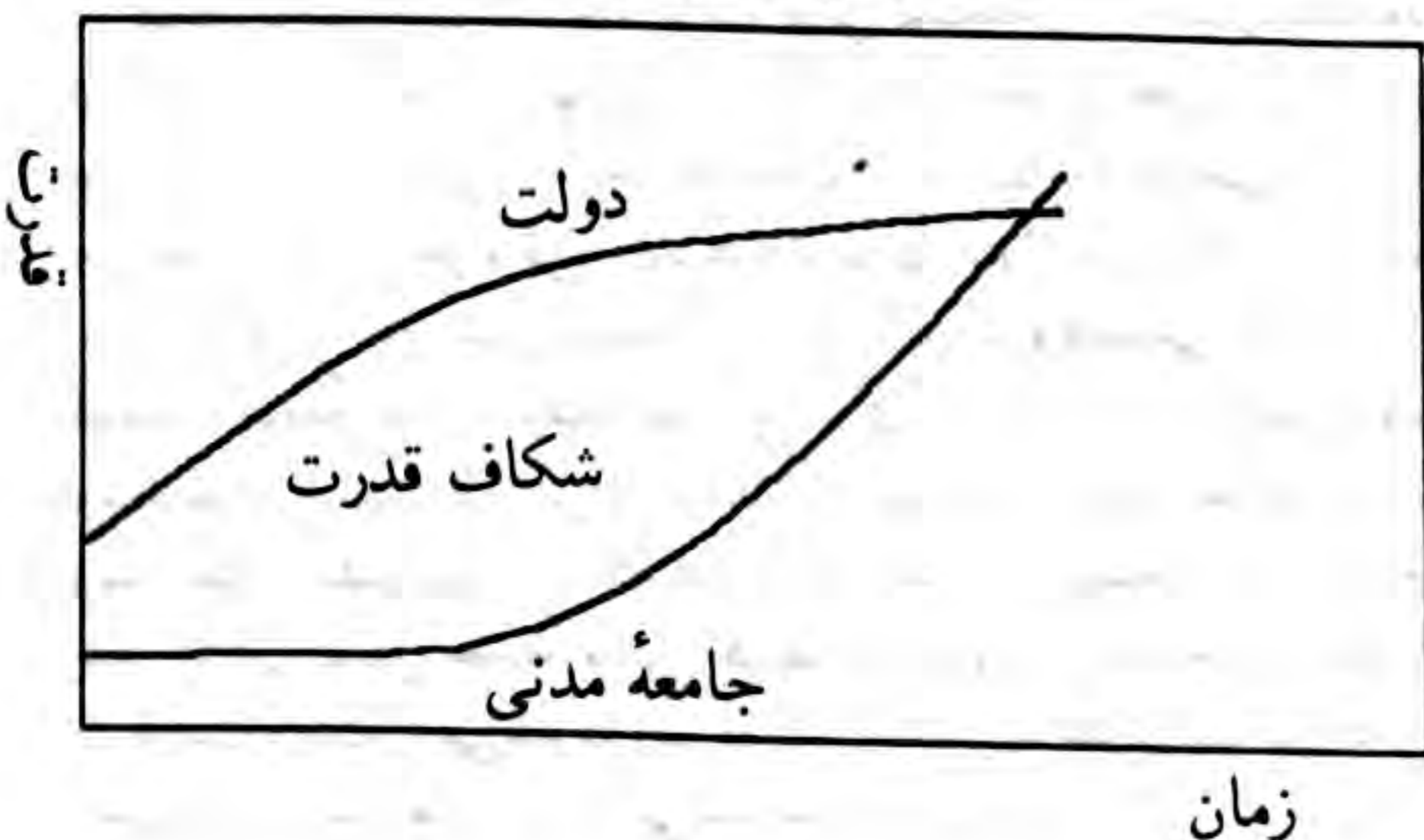
از مفهوم شکاف قدرت می توان برای دوره بندی فرآیند توسعه اقتصادی هر کشور استفاده کرد. طی دوره آغازین رشد، شکاف قدرت معمولاً چشمگیر (و مثبت) بوده، دولت نسبتاً قوی و جامعه مدنی نسبتاً ضعیف است. وجه مشخصه دوره گذار کاهش شکاف قدرت است. به تدریج که شکاف قدرت شروع به از میان رفتن می کند جامعه مدنی به معارضة با قدرت دولت برمی خیزد که نتیجه آن غالباً تصادم یا گسیختگی اجتماعی است. اگر فرآیند توسعه، موفقیت آمیز باشد طی دوره سوم میان دولت و جامعه مدنی توازن قدرت برقرار می شود و متوسط شکاف قدرت رو به صفر می رود (می گوئیم متوسط شکاف قدرت صفر خواهد شد تا افزایش ادواری قدرت دولت یا جامعه مدنی را لحاظ کرده باشیم).

ت. دوره رشد تحت راهبری دولت

با افتادن اندیشه دوره بندی توسعه امکان آن فراهم می شود که به تحلیل چگونگی تعامل دولت و جامعه مدنی در هر يك از این دورانها بپردازیم. نخست، چرا در دوره آغازین رشد باید شکاف قدرت چشمگیر (و مثبت) باشد؟ به دیگر سخن، چرا وجود يك دولت نسبتاً نیرومند در مراحل اولیه توسعه شرط لازم موفقیت در زمینه توسعه است؟ نخست، چنین نیست که هر دولت نیرومندی بتواند آغازگر دوره رشد باشد بلکه تنها دولت توسعه خواه از این توانایی برخوردار است. از بحث قبلی در مورد انواع دولتها به یاد آورید که دولت توسعه خواه فسادناپذیر، منضبط کننده و پای بند پیشبرد توسعه اقتصادی است. دولت توسعه خواه مشروعیت خود را از راه ایجاد شرایط لازم برای رشد پایدار اقتصادی به دست می آورد. این نکته با اهمیتی است زیرا وجود شکاف چشمگیر قدرت همیشه نشانه درحال توسعه بودن جامعه مورد بحث نیست. چنین شکافی می تواند با يك دولت کارشکن یا مردد نیز ملازم باشد.

دوم، دولت توسعه خواه به بخش هایی از جامعه مدنی قدرت می بخشد که آنها را توسعه خواه نامیدیم و در عین حال گروه هایی را محدود می سازد که کمکی به توسعه اقتصادی نمی کنند. بر این اساس، دولت به بخش خصوصی توسعه خواه و بورژوازی صنعتی قدرت خواهد بخشید، به صنایع سنگین کمک مالی خواهد نمود، و در صنایعی که قادر به جذب سرمایه کافی و تبدیل شدن به فعالیت های ماندگار بخش خصوصی نیستند بنگاه های دولتی ایجاد خواهد کرد. دولت توسعه خواه اغلب اعطای کمک های مالی را موقوف به برآورده شدن معیارهای دقیق عملکرد صنایع می کند و از این راه از بسیاری کاستی های جایگزینی واردات (شامل فساد و عدم کارایی فاحش) پرهیز می نماید. دولت توسعه خواه در جهت منضبط ساختن نیروی کار و ترویج صادرات، فعالیت می کند و نوعی محیط اقتصادی پایدار فراهم می سازد.

نمودار (۳)



بیشتر شدن تعداد پل‌های رابط میان دولت و جامعه مدنی آن را از دست می‌دهد.

و سرانجام، اشکال سیاسی دموکراتیک به احتمال بیشتر در دوره توسعه پایدار ریشه می‌گیرد.^{۳۲} این امر بالاتر از همه ناشی از قدرتمند شدن جامعه مدنی در پی توسعه یافتن موفقیت‌آمیز جامعه است. بدین ترتیب، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی را می‌توان نتیجه برقراری توازن قدرت میان دولت و جامعه مدنی دانست که طی آن جامعه مدنی وجود نوعی فرهنگ سیاسی بازتر را وسیله‌ای برای تحمیل خواسته‌های خود به یک دولت نسبتاً ضعیف‌تر ولی مطلقاً قدرتمندتر می‌داند. توسعه دموکراسی در سومین مرحله یعنی دوره توسعه پایدار محتمل‌تر بوده و برعکس در دو مرحله رشد و گذار احتمال آن کمتر است. ولی این بدان معنا نیست که توسعه (و توازن قدرت میان دولت و جامعه مدنی) را شرط لازم دموکراسی می‌دانیم. وجود کشوری دموکراتیک و کمتر توسعه یافته مانند هند ناقض و ابطال‌کننده چنین ادعائی خواهد بود. برعکس، ادعای ما آن است که ریشه گرفتن دموکراسی در یک جامعه توسعه یافته به دلایلی که به توازن قدرت موجود میان دولت و جامعه مدنی در اینگونه جوامع باز می‌گردد محتمل‌تر است.

تحلیل تاریخی

در این بخش نمونه‌های تاریخی فرآیندهایی را به دست می‌دهیم که در تحلیل پیشین شرح آنها رفت. تحلیل تاریخی حاضر را با دوره رشد آغاز می‌کنیم، سپس به دوره گذار می‌پردازیم و سرانجام دوره توسعه پایدار را مدنظر قرار خواهیم داد. هرچند این تحلیل شرح جامع و مانعی از تمامی نمونه‌های عدم موفقیت در زمینه توسعه نیست ولی در آن برخی نمونه‌های تاریخی از جوامعی که مسیر توسعه تشریح شده در بالا را پیگیری نکرده‌اند ارائه خواهد شد. نحوه افتراق این جوامع از الگوی مناسبات دولت و جامعه مدنی که از دید ما نشانه توسعه موفقیت‌آمیز است می‌تواند فرآیند توسعه را روشن‌تر سازد.

الف. دوره رشد تحت راهبری دولت

این گفته الکساندر گرشنکرون (Alexander Gerschenkron) که متأخرین در عرصه صنعت‌گستری برای چیره شدن بر عقب ماندگی نسبی خود نیازمند مداخله گسترده دولت هستند در مورد تبیین توسعه تاریخی صنعتی شدن اروپا و ایالات متحده نیز صدق می‌کند.^{۳۳} تحقیق گرشنکرون کمک کرد تا این افسانه (نوکلاریک) که توسعه اقتصادی را عمدتاً تابع اقتصاد فارغ از مداخله دولت می‌داند و از حداقل مداخله دولت در اقتصاد حمایت می‌کند، رنگ ببازد.^{۳۵} وی با استوار ساختن تحلیل خود بر پایه صنعتی شدن اروپا استدلال می‌کرد که چون صنعتی شدن متأخران، فرآیند سریع و سرمایه‌بری است که در کشوری نوعاً فاقد سرمایه و طبقه‌ای کارآفرین رخ می‌دهد، لذا مداخله گسترده دولت ضروری است. به اعتقاد گرشنکرون در یک کشور عقب افتاده دولت می‌تواند در جهت از میان برداشتن موانع صنعتی شدن (مانند نظام سرف‌داری)، دایر کردن صنایع کلیدی (مانند راه آهن)، و بسیج منابع مالی مورد نیاز فعالیت کند. تلاش برای «همپاشدن» غالباً بدان معنی است که دولت در کشورهایی که با تأخیر به گسترش صنایع مبادرت کرده‌اند در مقایسه با دولت در یک کشور پیشرفته منابع بیشتری را زیر فرمان خود خواهد داشت. براین اساس، در مقایسه با انگلیس که نخستین کشور اروپایی بود که اقدام به صنعت‌گستری کرد، آلمان و روسیه در فرآیند صنعتی شدن خود نیازمند میزان بیشتری از مداخله دولت بودند. به گفته گرشنکرون، در فرانسه «توسعه صنعتی در دوران حکومت ناپلئون سوم را باید حاصل تلاش مصممانه‌ای دانست که برای رفع تنگناهایی صورت گرفت که به دست

در همین حال، دولت توسعه‌خواه آن گروه‌هایی از جامعه مدنی را محدود می‌سازد که توسعه‌ستیز یا مخالف رشد سریع اقتصادی هستند. این گروه‌ها شامل سرمایه تجاری، صنایع مستقلاتی، و گروه‌های مشابه می‌باشند.^{۳۷} هرچند این گروه‌ها در کنار گروه‌های هوادار توسعه ادامه حیات می‌دهند ولی دولت توسعه‌خواه به آنها اجازه نمی‌دهد که به زیان گروه‌های هواخواه توسعه رشد کنند. یکی از راه‌های تأمین این مقصود برای دولت توسعه‌خواه، سودآورتر کردن سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های صنعتی نسبت به سرمایه‌گذاری در زمینه تجارت، زمین‌بازی، و نظایر آن است. همچنین دولت توسعه‌خواه بخش‌های غیر توسعه‌خواه جامعه مدنی را که ادامه حیات داده‌اند به شدت زیر کنترل خود نگه می‌دارد.

سوم، دولت توسعه‌خواه نقش فعالی در زمینه تشکیل سرمایه به عهده خواهد گرفت. یک دولت توسعه‌خواه نیرومند، از طریق سیاست پولی و مالی، کنترل قیمت‌ها، و قدرت منضبط‌سازی نیروی کار و سرمایه می‌تواند مازاد اقتصادی را به سمت آن دسته از بخش‌های صنعتی هدایت کند که بیشترین احتمال را برای ترویج توسعه پایدار اقتصادی دارند.^{۳۸} چهارم، دولت توسعه‌خواه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را به شیوه‌ای تنظیم و هدایت می‌کند که به خوبی با اهداف توسعه اقتصاد ملی همخوانی دارد. چنین مقصودی از طریق گزینش تکنولوژی‌های بیگانه، تمهید مشوق‌های مناسب مالی برای شرکت‌های خارجی، و برقراری سیستم‌های انتشار تکنولوژی برای پیشینه کردن مزایای سرمایه‌گذاری مستقیم بیگانگان حاصل می‌گردد.^{۳۹}

ث. دوره گذار

دومین دوره - دوره گذار - دورانی است که طی آن قدرت دولت و جامعه مدنی تقریباً برابر است. در دوره گذار جامعه مدنی به معارضه با قدرت دولت برمی‌خیزد. این معارضه ممکن است شکل انقلاب، تهییج برای یک جامعه دموکراتیک‌تر، ناآرامی کارگران، یا تدابیر مشابه را به خود بگیرد. این که دوره گذار دقیقاً چگونه سپری می‌شود بستگی به عوامل اجتماعی، ساختاری، و تاریخی خاص کشور مورد بحث دارد. اما حل و فصل مثبت این دوره گذار برای توفیق در امر توسعه و نهایتاً دموکراتیک‌تر شدن یک کشور در حال توسعه اهمیت قاطع دارد. منظور ما از حل و فصل مثبت، حل و فصلی است که با بیشترین احتمال به توازن پایدار و بلندمدت قدرت میان دولت و جامعه مدنی می‌انجامد.^{۴۰}

همانگونه که پیشتر گفتیم در مورد گذار به دوره توسعه پایدار هیچگونه امر حتمی ولاجرمی وجود ندارد. تاریخ آکنده از نمونه‌هایی از کشورهاست که یا از صنعتی شدن عاجز مانده‌اند یا صرفاً به توسعه ناپایدار و وابسته دست یافته‌اند. در بخش تحلیل تاریخی به نمونه‌های زیادی از کشورهایی اشاره خواهیم کرد که به توازن تعیین‌کننده قدرت میان دولت و جامعه مدنی که شرط لازم و لاینفک توفیق در زمینه توسعه است دست نیافته‌اند. در این کشورها شکاف قدرت به هیچ‌وجه رو به کاهش نگذاشته بلکه در جهت مثبت یا در جهت منفی افزایش یافته است.

ج. دوره توسعه پایدار

سومین دوره، دوره توسعه پایدار است. این دوره از جهاتی چند متفاوت با دوره رشد است. نخست، دوره رشد نماینده یک کشور در حال توسعه است ولی دوره توسعه پایدار بیشتر نمایانگر یک جامعه توسعه یافته است.^{۴۱} دوم، دولت در دوره رشد استقلال عمل بیشتری از دولت در دوره سوم یعنی دوره توسعه پایدار دارد. انتقادات مارکسیستی از دولت بیشتر از همه در مورد همین سومین دوره صادق است. در دوره نخست یعنی دوره رشد تحت راهبری دولت، دولت غالباً از نوعی استقلال نهادی برخوردار است که با پیچیده‌تر شدن جامعه و

حکومت‌های ضعیف و گروه‌های ذینفع قوی برای اقتصاد فرانسه ایجاد شده بود.^{۳۶}

اما حتی دولت انگلیس نیز در اقتصاد مداخلاتی می‌کرد. در جریان انقلاب صنعتی جامعه انگلیس به شدت نظامی‌گرا شده بود به طوری که نزدیک به ده درصد نیروی کار آن کشور زیر پرچم خدمت می‌کردند. هزینه‌های دولت حدود ۲۵ درصد درآمد ملی را می‌بلعید و دولت در باز توزیع درآمدها در میان طبقات تولیدکننده و بازرگان نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد.^{۳۷} به گفته هریس (Harris) «دولت [انگلیس] و فعالیت‌های نظامی آن [و] هزینه رقابت‌های سیستمی، موجب بالا رفتن و پایدار ماندن بازده، تغییر ساختار آن (به صورت رشد نامتناسب صنایع متالورژی و زغال سنگ) و کاهش شدت نوساناتی شد که از الگوی رشد تحت هدایت بازار ناشی می‌شود.»^{۳۸} آشکار است که صنعتی شدن انگلیس نتیجه مداخلات عظیم و پایدار دولت در اقتصاد آن کشور بوده است. سوابق تاریخی نشان می‌دهد که انگلیس تنها پس از به دست آوردن مزیت نسبی در تولید صنعتی، هوادار سیاست تجارت آزاد و کاهش نسبی نقش دولت شده است.

در ایالات متحده نیز در طول قرن نوزدهم الگوی مشابهی را می‌توان مشاهده کرد. چه در سطح دولت مرکزی و چه در سطح ایالات، سیاست اقتصادی عملی حکومت با شیوه عدم مداخله مطلق در اقتصاد هیچ شباهتی نداشت. شاپیرو (Shapiro) و تیلور (Taylor) خاطر نشان می‌سازند که هرچند «قوانین ایالتی در جهت کنترل صادرات و اعطای قدرت انحصاری به شرکتهای عمومی بود» دولت مرکزی «با اعطای زمین به کشاورزان و تخصیص آن برای راه آهن (میلیون‌ها جریب زمین به شرکت‌های راه آهن و ۲۴۰ جریب نیز به خانواده‌های کشاورزی که از بورس بازی خودداری می‌کردند اعطا شد) حمایت از آنها را وجهه همت خود ساخته بود و تا پایان جنگ جهانی دوم روشی به شدت حمایت‌گرایانه داشت.»^{۳۹} درست مانند انگلیس، ایالات متحده نیز تنها پس از کسب سلطه بلا معارض بر نظام اقتصادی بین‌الملل بود که شروع به هواداری از سیاستهای تجارت آزاد و اهمیت یک «میدان رقابت هموار» کرد.^{۴۰}

کشورهای تازه صنعتی شده شرق آسیا (کره جنوبی، تایوان و غیره) نیز نمونه‌های دیگری از مداخله چشمگیر دولت در فرایند توسعه به دست می‌دهند. این دولت‌ها هرچند در آغاز به عنوان نمونه‌های اعلا سرمایه‌داری بازار آزاد معرفی می‌شدند ولی عملاً بسیار مداخله‌گرا بودند، موانع گمرکی مؤثری ایجاد کردند، کمک‌های مالی را به سمت صنایع منتخب هدایت نمودند و از طریق سازمان‌هایی چون «وزارت سرمایه‌گذاری و بازرگانی بین‌المللی» ژاپن هدایت کلی اقتصاد را در دست دارند.^{۴۱} آلیس آمسدن (Alice Amsden) مدعی است که توفیق کشورهای شرق آسیا نتیجه «تعیین قیمت‌های درست» که به اعتقاد اقتصاددانان نوکلاسیک علت یکتای توسعه موفقیت‌آمیز است نبوده، بلکه حاصل «تعیین قیمت‌های نادرست» و تلاش حساب شده دولتهای شرق آسیا برای دستکاری در بازار در جهت پیشبرد اهداف اقتصادی دوربرد دولت بوده است.^{۴۲}

به همین ترتیب، صنعتی شدن شوروی تحت راهبری دولت این کشور نیز (بر اساس معیارهای روز) موفقیتی شگفت‌انگیز بود. رشد سریع بنیان صنعتی کشور، افزایش درآمد سرانه، و ارتقاء کلی سطح زندگی در شوروی سابق (و دیگر کشورهای سوسیالیست) - گرچه در غرب معمولاً پوشیده نگه داشته می‌شود - قابل توجه بوده است. کاهش آهنگ رشد قدرت تولید و عدم انعطاف ساختاری که در دوران حکومت برژنف پیش آمد (و تا امروز ادامه دارد) به هیچ وجه تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که شوروی سابق موفق شد از یک کشور عمدتاً کشاورزی و فقیر به یکی از قدرت‌های صنعتی پیشرو جهان مبدل گردد. در واقع، علت بحران‌زدگی امروز شوروی سابق نه نیرومند بودن دولت طی مراحل اولیه صنعتی شدن این کشور، بلکه عدم زمینه‌سازی دولت برای قدرت یافتن طبقه‌ای بود که در ظاهر نمایندگی آن را برعهده داشت - یعنی طبقه پرولتاریا بطور اخص و جامعه مدنی بطور اعم. تجربه

جمهوری خلق چین و اروپای شرقی نیز مؤید توفیق نسبی صنعتی شدن سوسیالیستی تحت راهبری دولت است. بنابراین، در هر دو دسته کشورهای سوسیالیست و سرمایه‌داری که در زمینه دستیابی به توسعه توفیق یافته‌اند، یک عامل مشترک وجود داشته و آن نقش چشمگیر دولت در مراحل آغازین فرایند توسعه اقتصادی بوده است.

ادعا نمی‌کنیم که هر جامعه‌ای که دولتی مداخله‌گرا داشته باشد در نیل به توسعه موفق خواهد شد. جهان سوم پر است از نمونه دولت‌های بسیار مداخله‌جویی که جوامع خود را به بن‌بست توسعه رهنمون شده‌اند. چشم‌انداز توسعه موفقیت‌آمیز، به شیوه مشخص مداخله دولت و انواع سیاستهای اتخاذ شده، استقلال عمل نسبی دولت در قبال طبقاتی که نمایندگی آنها را برعهده دارد، و جایگاه جامعه در حال توسعه در نظم سیاسی و اقتصادی بین‌الملل نیز بستگی دارد. از این گذشته، سرشت پویا (وجدلی) صنعت‌گستری موفقیت‌آمیز متضمن چیزی بیش از صرف وجود یک دولت نیرومند و مداخله‌جو در مراحل آغازین توسعه است. کلید توسعه موفقیت‌آمیز در رابطه‌ای است که چنین دولتی با جامعه مدنی برقرار می‌سازد. به دیگر سخن، وجود یک دولت نیرومند برای موفقیت در زمینه توسعه اقتصادی شرط لازم ولی نه کافی است.

ب. رشد جامعه مدنی

محور استدلال ما این است که در هر فرایند توسعه موفقیت‌آمیز، رابطه تاریخی (وجدلی) میان دولت و جامعه مدنی یک متغیر تبیین‌کننده اصلی است. در مراحل آغازین صنعتی شدن، دولت نسبتاً نیرومندتر از جامعه مدنی است ولی با گذشت زمان این «شکاف قدرت» میان دولت و جامعه مدنی به تدریج از میان می‌رود. صنعتی شدن موجب قدرت یافتن آن دسته از گروه‌های اجتماعی غیر دولتی می‌گردد که پس از قدرت یافتن به معارضه با قدرت دولت می‌پردازند. بدین ترتیب، سرشت آن دسته از گروه‌های اجتماعی که رهبری این معارضه‌جویی با دولت را در دست دارند عنصر تعیین‌کننده‌ای در هرگونه فرایند توسعه موفقیت‌آمیز است. و به همین دلیل است که توسعه پایدار در گروه قدرت یافتن جامعه مدنی توسعه‌خواه می‌باشد.

در جامعه‌ای که به شیوه سرمایه‌داری سازمان یافته است، بورژوازی صنعتی در پایدار ماندن توسعه‌ای که به دست یک دولت توسعه‌خواه نیرومند به راه افتاده عاملی تعیین‌کننده است. کره جنوبی نمونه خوبی از این جریان است. پس از سقوط سینگمن ری (Syngman Rhee) در سال ۱۹۶۰ و کودتای ژنرال پارک در سال ۱۹۶۱، دولت کره جنوبی مبادرت به اجرای برنامه صنعت‌گستری عظیمی کرد که نخست بر تولید کاربر و سپس بر صنایع سنگین تمرکز یافته بود. سیاست‌های دولت به نحوی تدوین شده بود که به شرکت‌های کارآمدی که به خوبی اداره شده بودند پاداش می‌داد و شرکتهای فاقد کارایی یا آنهایی را که توان دستیابی به اهداف تعیین شده برای تولید، شرایط صادرات و غیره نداشتند «تنبیه می‌کرد». دولت کره جنوبی به دلیل بهره‌مندی از قدرت نسبی بیشتر (وجود شکاف چشمگیر قدرت) و نیز از آن رو که نسبتاً دولتی فسادناپذیر بود، توانایی تحمیل چنین انضباطی را بر جامعه مدنی داشت. اما انضباط تحمیل شده از سوی دولت بر سرمایه صنعتی و ترویج مجتمع‌های صنعتی بزرگ (Chaebols) به دست دولت موجب قدرت یافتن نسبی بخش خصوصی توسعه‌خواه در برابر دولت شد. به دیگر سخن، همان سیاستهایی که دولت توسعه‌خواه کره جنوبی تنها بر پایه قدرت نسبی خود قادر به اجرایشان بود به شیوه‌ای جدلی موجب محدود شدن قدرت نسبی دولت و کاهش شکاف قدرت گردید.

در توسعه تاریخی تایوان نیز با سناریوی مشابهی روبرو هستیم. جامعه مدنی سنتی تایوان پس از تهاجم چین به خاک آن کشور در سال ۱۹۴۹، به دست نیروهای کومین‌تانگ به شدت تضعیف شد. بنابراین دست دولت کومین‌تانگ برای پیگیری بی‌وقفه برنامه نظامی گرایانه و توسعه خواهانه خود

يك کشور در برابر توسعه اقتصادی قرار گرفته... تحول اقتصادی بی استثناء و با قاطعیت راه خود را باز کرده است.^{۲۵} در این نوشته تلاش شد تا نشان دهیم که این گفته در همه جا صدق نمی کند و در مواردی هم که صادق است باز «تحول اقتصادی» همیشه به شیوه ای سازگار با تعریفی که بالاتر از توسعه موفقیت آمیز ارائه شد «راه خود را باز نکرده است».

در واقع، از میان سه نوع دولت - کارشکن، مردد و توسعه خواه - تنها ظهور يك دولت توسعه خواه در مراحل آغازین فرآیند توسعه می تواند به توسعه پایدار بینجامد. دولت توسعه خواه هوادار رشد صنعتی است و بنابراین احتمال کمتری دارد که با ظهور يك جامعه مدنی توسعه خواه به مبارزه برخیزد. در مورد تایوان وقتی در دهه ۱۹۸۰ جامعه مدنی به معارضة ب حکومت نظامی پرداخت، دولت انگیزه چندانی برای سرکوب یا مبارزه با قدرت جامعه مدنی نداشت. همین گفته در مورد کره جنوبی نیز صادق است. بنابراین در جامعه ای تحت سلطه يك دولت توسعه خواه احتمال برخورد خشونت بار دولت و جامعه مدنی کمتر است تا در جامعه ای که تحت استیلای يك دولت کارشکن یا مردد قرار دارد.

در ایران، دولت پهلوی نتوانست از ریشه های فتودالی خود دست بشوید و رشد بخش خصوصی هواخواه توسعه را پیش ببرد. در عین حال شاه موجبات پیگانگی دولت را از اشرافیت فتودال و صاحبان سرمایه تجاری که حامیان سنتی استبداد مطلق العنان در ایران بودند فراهم ساخت. با بروز برخورد میان دولت و جامعه مدنی در ایران در اواخر دهه ۱۹۷۰ (که به فروپاشی دولت پهلوی انجامید) جامعه مدنی هوادار توسعه نتوانست موضع خویش را تحکیم بخشد و اقتصاد، تحت سلطه سرمایه تجاری قرار گرفت. به جای آنکه قدرت دولت نسبت به جامعه مدنی کاهش یابد، عملاً در دوران پس از انقلاب افزایش یافت.^{۲۶}

رویدادهای شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی نیز نوع دیگری از حالت گذار را نشان می دهد که در آن احتمال بروز برخورد دولت و جامعه مدنی پیش از حالت گذار موفقیت آمیز به مرحله رشد خودمحمور است.^{۲۷} در این کشورها نبود يك جامعه مدنی توسعه خواه، ظهور جامعه مدنی کارشکن (سرمایه تجاری)، و اضمحلال قدرت دولت زمینه مساعدی برای بروز بحران فراهم ساخت.

با از هم پاشیدن برنامه ریزی مرکزی در شوروی سابق مسئولیت اقتصاد کشورهای نو استقلال به دست دولت های ضعیفی افتاد که دیگر هیچ کنترلی بر آن نداشتند. نتیجه این جریان، تقویت انحصارات از پیش موجود (که در شوروی سابق به مجتمع ها یا «کومینات»ها معروفند) و رشد مبادلات جنبی میان بنگاه های اقتصادی به جای مؤسسات برنامه ریزی مرکزی در سطوح ملی و منطقه ای (مانند گاسپلان) بوده است. در شوروی سابق تحول مناسبات مبادلاتی و توزیعی که بر يك بنیان اقتصادی بلا تغییر تحمیل شده است زمینه مساعدی را برای ظهور و رشد سرمایه تجاری فراهم ساخته است.^{۲۸}

در قالب واژگان به کار گرفته شده در این مقاله می توان گفت که فروپاشی يك دولت توسعه خواه انقلابی و قدرت یافتن سرمایه تجاری (به جای سرمایه صنعتی) منجر به کاهش شدید سرمایه گذاری، تورم فوق العاده، و رشد سریع بازار سیاه و در يك کلام، توسعه نادرست می شود.^{۲۹} شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی (جز آلمان شرقی و تا حد کمتری مجارستان و جمهوری چک) شاهد فروپاشی دستگاه مسلط دولت و قدرت یافتن نسبی نوعی جامعه مدنی کارشکن بوده اند. شکاف قدرت همچنان وجود دارد تنها با این تفاوت که امروزه در شوروی سابق گروه هایی چون «اتحادیه مدنی» (يك گروه فشار پشتیبان مجتمع های اقتصادی)، صاحبان سرمایه تجاری و جنایتکاران سازمان یافته، واحدهای قدرتمند را تشکیل می دهند. بر این اساس می توان تلاش برای اجرای کودتای اوت ۱۹۹۱ در شوروی سابق را آخرین تقلای دستگاه دولت قدیم (آخرین نفس های دولت توسعه خواه انقلابی) دانست.

تا حد زیادی باز بود. با کم رنگ تر شدن چشم انداز بازپس گیری خاک اصلی چین در دهه ۱۹۵۰، دولت کومین تانگ به تدریج از نظامی گرای دور و متوجه توسعه گرای شد. دولت تایوان حتی پیش از دولت کره جنوبی، هم به عنوان تنظیم کننده اقتصاد و هم در مقام يك مشارکت کننده فعال (از طریق بنگاه های اقتصادی بخش عمومی) در اقتصاد مداخله می کرد. طی دهه ۱۹۵۰ نزدیک به ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی تایوان به دست شرکت های بخش عمومی تولید شده بود.^{۳۰}

دولت تایوان که در آغاز از سیاست های صنعت گسترگی بر پایه جایگزینی واردات پیروی می کرد، در دهه ۱۹۶۰ با تمهیداتی چون کنترل های ارزی، اعطای کمک های مالی، و تخصیص اعتبارات برای واردات، صادرات را نیز بسیار سودآور ساخت. این دولت هم بسیار شبیه دولت کره جنوبی توانست از طریق بال و پر دادن به بخش خصوصی توسعه خواه و منضبط سازی شرکت های منفرد، فرآیند صنعتی شدن جامعه را هدایت کند.^{۳۱} و باز مانند کره جنوبی، همین توفیق سیاست های دولت منجر به قدرت یافتن جامعه مدنی و کاهش شکاف قدرت گردید. یکی از نشانه های این امر در مورد تایوان این است که تا دهه ۱۹۸۰ سهم شرکت های بخش عمومی در تولید ناخالص داخلی به کمتر از ۲۰ درصد کاهش یافت. اما با همه این احوال هنوز دولت تایوان کنترل صنایع پیشتازی چون فولاد، ماشین آلات سنگین و نیمه هادیها را در دست دارد.

کره جنوبی و تایوان دو نمونه جدید از توسعه موفقیت آمیز مطابق الگوی عرضه شده در این مقاله هستند: در هر دو مورد وجود يك «دولت بناپار تیسست» نیرومند برای ایجاد و حفظ شرایط اجتماعی لازم برای انباشت پایدار سرمایه اهمیتی اساسی داشت. این شرایط شامل سرکوب نیروی کار به دست دولت و در نتیجه آزاد شدن منابع برای سرمایه گذاری در صناعی بود که دولت مروج آنها بود. بعلاوه، این دو کشور نشان می دهند که با گذشت زمان، موفقیت دولت در زمینه دستیابی به اهداف توسعه منجر به رشد جامعه ای مدنی گردیده که بیش از پیش توانایی معارضة با قدرت دولت را دارد.

از بحث بالا نتیجه گرفته می شود که يك جامعه تحت سلطه يك دولت کارشکن یا يك جامعه مدنی غیر توسعه خواه نمی تواند بستر توسعه ای موفقیت آمیز باشد. پیش از این از دولتهای مستعمراتی بعنوان نمونه اعلائی دولتهای کارشکن یاد کردیم. برای مثال، استعمار انگلیس در هند عمدتاً مبتنی بر حکومت مستعمراتی نیرومندی بود که بخش های غیر توسعه خواهی از جامعه مدنی مانند زمینداران و صاحبان سرمایه تجاری را تقویت کرد. پیش از دوست سال حاکمیت استعمار، هند را به صورت یکی از فقیرترین کشورهای جهان (از لحاظ ارقام سرانه) درآورد.

ایران دوران شاه نیز نمونه دیگری از وقفه در توسعه به دست می دهد. از اوایل دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ ایران شاهد رشد اقتصادی چشمگیری بود. با توسعه بخش انرژی و زیرساخت ها، کشور به سرعت صنعتی شد. در همین دوره يك طبقه متوسط کامکار با دیدگاهی خوش بینانه نسبت به آینده از دل جامعه سر برآورد. شکوفایی اقتصادی موجب گرم تر شدن بازار تقاضا برای اصلاحات دموکراتیک شد. اما، در حالی که طبقه متوسط رو به گسترش بود دولت قدرت قطع ریشه های فتودالی و پدرسالاران خود را نداشت و همین موجب بروز شکافی بر طرف نشدنی میان دولت و جامعه مدنی شد. جامعه مدنی و دولت هیچ يك پذیرای شیوه های تدریجی و مسالمت آمیز حل و فصل تعارضات خود نبودند. این وضع به انقلاب ۱۹۷۹ منجر شد که در جریان آن دولت ایران به دست جامعه مدنی از هم فروپاشید و فرآیند توسعه یکباره متوقف گردید. توسعه پایدار نیازمند آن است که دولت و جامعه مدنی با یکدیگر درحالت توازن قرار گیرند.

پ. گذار

زمانی انگلس (Engels) یادآور شد در شرایطی که «نیروی عمومی داخلی

ت. دوره توسعه پایدار

در ادامه بررسی نمونه‌های شوروی سابق، ایران، کره جنوبی و تایوان باید گفت که با شروع دوره گذار از یک جامعه تحت استیلای دولت، نهایتاً سه حالت ممکن است رخ دهد.^۵ نخست، ممکن است یک دولت کارشکن یا مردد به تلاش برای محدودسازی شدید رشد جامعه مدنی توسعه‌خواه اقدام کند. هرچند در کلیه فرآیندهای تاریخی صنعت گسترده‌تری موفقیت‌آمیز، وجود یک دولت نیرومند در مراحل اولیه فرآیند توسعه مشاهده می‌شود ولی این تنها عامل با اهمیت نیست. در شرایطی که دولت اجازه ریشه گرفتن یک جامعه مدنی توسعه‌خواه را ندهد نشانی از صنعتی شدن مستقل به چشم نخواهد خورد. در مواردی مانند ایران، در پی برخورد دولت و جامعه مدنی وضعی پدید آمده است که طی آن قله‌های پیشین اقتصاد از نومی گشته و دولت که تجدید حیات یافته، مانع از رشد بیشتر بورژوازی صنعتی شده است.

دومین نتیجه ممکن گذار از یک نظم اجتماعی دولت محور، ایجاد نوعی توازن قدرت میان دولت و جامعه مدنی - بویژه جامعه مدنی توسعه‌خواه - است. همانگونه که جابه‌جا در این مقاله یادآور شدیم، این همان الگوی تاریخی همه جوامعی است که در دستیابی به توسعه توفیق یافته‌اند و ویژگی مشترک کشورهای متفاوتی چون کره جنوبی، ایالات متحده، تایوان و انگلیس است. در تمامی این جوامع، دولتی که در آغاز نیرومند بوده است شرایط مناسب برای استمرار انباشت سرمایه را فراهم ساخته، مشروعیت خویش را بر پایه رشد اقتصادی استوار نموده، و در عین حال قدرت سیاسی و اقتصادی خویش را هر چه بیشتر به یک جامعه مدنی توسعه‌خواه نوپا یا به بورژوازی صنعتی (در یک جامعه سرمایه‌داری) واگذار کرده است.

نتیجه‌گیری و توصیه‌هایی برای سیاست‌گذاران

در این مقاله نظریه‌ای درباره توسعه ارائه کردیم که دولت و جامعه مدنی واحدهای اصلی تحلیل آن بودند. در این نظریه در برابر نظریه‌های ایستای توسعه - الگوهای نظری لیبرال و رادیکال - که برای دولت و جامعه مدنی نقش‌های ثابتی قائلند استدلال شد و الگویی پویا ارائه گردید: به جای قبول این فرض که توسعه مستلزم حداقل (یا حداکثر) مداخله دولت در اقتصاد و جامعه است، باید پذیرفت که توانایی نسبی دولت و جامعه مدنی در مسیر فرآیند توسعه تغییر می‌کند. وجه مشخصه مراحل آغازین توسعه وجود یک دولت نیرومند و یک جامعه مدنی ضعیف است، اما با گذشت زمان جامعه‌ای که در دستیابی به توسعه توفیق یافته دارای جامعه مدنی هر چه نیرومندتری خواهد شد. در مرحله‌ای، دولت و جامعه مدنی با یکدیگر در تعارض قرار می‌گیرند. این همان مرحله تعیین‌کننده گذار است: چنانچه دولت یا جامعه مدنی مانع از برقراری توازن قدرت میان دو طرف گردد، توسعه متوقف خواهد شد. برقراری توازن قدرت میان دولت و جامعه مدنی در دوران پس از گذار شرط لازم توسعه است.

در مراحل آغازین فرآیند توسعه، یک دولت توسعه‌خواه نیرومند سربرمی‌آورد، دولتی که زمینه را برای ظهور یک جامعه مدنی توسعه‌خواه فراهم می‌سازد. دولت توسعه‌خواه پیگیر سیاستهایی است که به زیان فعالیت‌های اقتصادی غیر مولدی چون سرمایه‌گذاری در مستغلات و تجارت تمام می‌شود و در برابر می‌کوشد تا سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های

مستقیماً مولد را به حداکثر برساند. این موجب افزایش قدرت جامعه مدنی توسعه‌خواه و خصوصاً سرمایه صنعتی می‌شود. با ریشه گرفتن صنعت گسترده در جامعه، عناصر پیشروی جامعه مدنی قدرت بیشتری می‌یابند و سرانجام به معارضه با قدرت دولت برمی‌خیزند. دولت از راه سیاست سازش و مصالحه با این معارضه‌جویی برخورد می‌کند. نتیجه نهایی، استمرار فرآیند تعمیق صنعتی شدن و بالاتر رفتن سطح شکوفایی اقتصادی کل جامعه است.

[اما توصیه‌هایی که برای سیاست‌گذاران داریم]. نخست، برنامه‌ریزان در کشورهای در حال توسعه باید توجه داشته باشند که با گذشت زمان خط مشی دولت باید تحول یابد. در مراحل آغازین توسعه، دولت باید پیگیر سیاستهایی باشد که بخش‌هایی از جامعه مدنی را که تهدیدی برای استمرار انباشت سرمایه به شمار می‌روند محدود سازد. این بخش‌ها نه تنها شامل گروه‌های ذینفع در بخش‌های مستغلات و سرمایه تجاری می‌شود بلکه بطور کلی تر نیروهای ارتجاعی و کارشکن را نیز در برمی‌گیرد. دولت باید از دستگاه اجبار خود برای منضبط سازی نیروی کار و سرمایه بهره‌جوید و در جهت تقویت انباشت سرمایه و هدایت مجدد منابع به سمت بخش‌های تولیدی جامعه تلاش کند. دوم، هرچند یک دولت توسعه‌خواه همچنان نیرومند می‌ماند ولی برای رساندن توسعه به مراحل پیشرفته‌تر باید در فرجام کار جامعه مدنی را در قدرت خود سهیم سازد. بنابراین دولت باید به معارضه‌جویی‌های جامعه مدنی با قدرت خودش از راه گسترش دموکراسی و افزایش فرصت‌های بازیگران غیر دولتی برای تأثیرگذاری بر خط‌مشی عمومی پاسخ گوید. بدین ترتیب توسعه مسیر هموارتری را خواهد پیمود و از تعارض دولت و جامعه مدنی که مانع پیشرفت آن خواهد شد درمان خواهد ماند.

پانویس

1. see, e.g., Amsden (1985, 1989, 1992); Chaudhry (1993); Gereffi and Wyman (1990); Shapiro and Taylor (1990).

2. See, e.g., Gellner (1994); Atkinson (1992); Bratton (1989); Chazan (1992); Devine (1991); Hinnebusch (1993); Hirst (1991); de Janvry, Sadoulet and Thorbecke (1993); Lewis (1990); Keane (1988); Rau (1991); Shils (1991); Shubane (1992); Stadler (1992).

3. See, e.g., Barkey and Parikh (1991); Centeno (1994); Harbeson, Rothchild and Chazan (1994); Pierson (1984).

۴. نظریه ما از آن رودر مورد هر دو دسته کشورهای سوسیالیست و سرمایه‌داری صادق است که برداشت ما در مورد دولت و جامعه مدنی برداشتی کارکردی است. به دیگر سخن، این هر دو دسته جوامع از دولت و جامعه مدنی بدانگونه که در این مقاله تعریف شده است تشکیل یافته‌اند.

۵. شاید نخستین شارحان این دیدگاه، تدوین کنندگان نظریه قرارداد اجتماعی باشند. برای نمونه، رک. به:

Hobbes (1983, 1985), Hume (1994a, 1994b), and Locke (1988).

نظریه پردازان اجتماعی بعدی که مدعی لزوم محدود شدن مداخلات دولت در حوزه اقتصادی شده‌اند عبارتند از:

Smith (1976), Bentham (1988), Mill (1977, 1992), and Pigou (1978, 1994).

هواداران الگوی نظری لیبرال در قرن بیستم نیز شامل این عده می‌باشند:

Von Mises (1962, 1990), Von Hayek (1991, 1994), and Friedman (1962).

مبنای ایدئولوژیک تاجریسم در انگلیس و آنچه در ایالات متحده انقلاب ریگان نام گرفته است نیز همین الگوی نظری است. همه سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در جهان سوم نیز ملهم از همین پارادایم است.

6. See, e.g., Keynes (1936), Beveridge (1936), Kalecki (1972, 1976), Myrdal (1957), and Galbraith (1962a, 1962b, 1973).

به رغم سخن‌سرای‌های تاجریسم و ریگانیسم در مورد بازار آزاد، این نمونه از الگوی نظری لیبرال الهام بخش سیاست‌های اقتصادی عملی دولت در کشورهای

تجاری امپریالیستی توسعه ستیز می گردند.

۲۸. ر.ک. به: Amsden (1985, 1989) به ویژه در خصوص منضبط سازی نیروی کار و پایین نگه داشتن سطح دستمزدها. توانایی دولت برای هدایت مجدد مازادها مضمون مشترک تمامی فرآیندهای موفق صنعت گستری از انگلیس گرفته تا اتحاد شوروی است. برای نمونه، ر.ک. به: Baran (1957) and Rostow (1966)

29. Amirahmadi and Wu (1994).

۳۰. مانند دیگر اشکال تعارض اجتماعی، تعارض جامعه مدنی نیز اغلب پنهان می ماند و به همین دلیل پیش بینی دقیق زمان بروز تعارض میان این دو قطب دشوار است. برای ملاحظه بحثی در مورد پنهان ماندن و دشواری پیش بینی وقوع تعارضات نژادی ر.ک. به Amirahmadi (1994)

۳۱. طبق تعریف، شکاف قدرت در یک جامعه توسعه یافته وجود ندارد حال آنکه در یک کشور در حال توسعه (ناموفق) میزان آن چشمگیر (و مثبت) است.

۳۲. این یک دموکراسی «پورژوآنی» از نوعی است که در ایالات متحده و اروپای غربی می توان سراغ گرفت.

۳۳. برای ملاحظه فهرست کامل تمامی حالات مقارنه دولت و جامعه مدنی که منجر به توسعه ناصحیح می گردد به نمودار ۲ مراجعه کنید.

34. Gerschenkron (1962).

لیست (1966) List بسیاری از همین نکات را در مورد قرن نوزدهم ذکر می کند.

35. See Paul Streeten (1992).

36. Gerschenkron (1962); Shapiro and Taylor (1990).

37. Deane (1975).

38. Harris (1987).

39. Shapiro and Taylor (1990, 866).

۴۰. دولت ایالات متحده همچنان مداخلات بسیاری در اقتصاد و جامعه داشته و نزدیک به یک سوم تولید ناخالص داخلی این کشور متعلق به آن است.

41. Shapiro and Taylor (1990).

42. Amsden (1985).

43. Amsden (1985, 93).

۴۴. یکی از وجوه تفاوت تایوان و کره جنوبی آن است که رژیم ژنرال بارک به پرورش و ترویج مجتمع های صنعتی بزرگی چون هیوندای و سامسونگ مبادرت نمود ولی دولت کومین تانگ شرکت های کوچک و متوسط را رشد داد.

45. Engels (1966).

۴۶. شاهد این امر برای نمونه، افزایش سهم دولت و بنگاه های بخش عمومی از تولید ناخالص داخلی است.

۴۷. هرچند میان شوروی سابق و کشورهای سابقاً کمونیست اروپای شرقی (مانند مجارستان) تفاوت های مهمی وجود دارد ولی سناریوی تشریح شده در اینجا تا حد زیادی نمایانگر بحرانی است که در حال حاضر به همراه فروپاشی اقتصادهای برنامه ریزی متمرکز به وجود آمده است.

48. Burawoy and Krotov (1993).

نظریه ما با این نظریه اساساً مارکسیستی که می گوید نیروهای تولیدی جامعه نهایتاً از حد روپنای سیاسی و حقوقی در گذشته و همین موجب بروز انقلاب اجتماعی می شود شباهتهایی دارد. این شباهت ها در تبیین فروپاشی کشورهای بلوک شرق در دهه ۱۹۹۰ نیز مشاهده می شود.

۴۹. این عبارت را از سمیر امین وام گرفته ام.

۵۰. این گفته مبتنی بر این فرض مقدماتی است که جامعه ای که از آغاز تحت استیلای جامعه مدنی باشد در راه نیل به توسعه موفق نخواهد بود.

7. See Amirahmadi (1987).

۸. اندیشه جامعه مدنی به نظریه سیاسی قرن هفدهم باز می گردد. برای نمونه هابز و لاک جامعه مدنی را دقیقاً نقطه مقابل وضع طبیعی می دانستند. به طور کلی تر، نظریه پردازان سیاسی انگلیس و آمریکا جامعه مدنی را حوزه خصوصی تحت حمایت دولت و نتیجه نوعی «قرارداد اجتماعی» تاریخی می شناسند. هگل نیز جز با یک استثنا مهم همین برداشت را در مورد جامعه مدنی دارد: وی برخلاف لاک و آدام اسمیت (و دیگر میراث بران فکری آنان در قرن نوزدهم و بیستم) قائل به وجود

نوعی مکانیسم سامان دهنده در دل جامعه مدنی نیست. از دید هگل جامعه مدنی غیر عقلایی است و روح مطلق عام تنها خود را در کالبد دولت عیان می سازد. ر.ک. به: Atkinson (1992)

۹. درباره رویکرد «رشد همراه با برابری» ر.ک. به: Fei, Ranis, and Kuo (1979)

10. Rostow (1968).

11. Alec Nove (1992, 40).

12.

13. See Amirahmadi (1990).

۱۴. دولت پهلوی در ازای ملی کردن اراضی زمینداران فئودال به آنها غرامت پرداخت و همین بدانها قدرت بخشید تا به خرید سهام مبادرت کنند یا عملاً دست به راه اندازی فعالیت صنعتی بهره مند از کمک های مالی سنگین دولتی بزنند.

15. See, e.g., Amsden (1985, 1989), Deyo (1987), and Johnson (1982).

۱۶. به گفته ژنرال پارک: آن نوع دموکراسی که ما قصد ایجادش را داریم نه دموکراسی غیر عملی اروپای غربی بلکه نوعی از دموکراسی است که با واقعیات اجتماعی و سیاسی انطباق دارد. دموکراسی مورد نظر ما را می توان «دموکراسی اجرایی» نامید. (Valence (1973, p. 77).

۱۷. اما باید به خاطر داشت که یک دولت توسعه خواه چنانچه اجازه رشد به جامعه مدنی ندهد نمی تواند «توسعه خواه» باقی بماند.

18. See, e.g., Amsden (1985).

19. White (1984).

۲۰. جلوتر خواهیم گفت که معارضه با قدرت دولت در اروپای شرقی و شوروی سابق عمدتاً از سوی همین گروه ها با هماهنگی بخش های معینی از خود «طبقه جدید» صورت می گرفت.

۲۱. در حالی که امپریالیسم در هنگ کنگ و تایوان شکل سرمایه گذاری در تولید صنعتی را به خود گرفت، در آفریقا و بخش اعظم آمریکای لاتین در قالب تجارت و تولید مواد اولیه نمود یافت.

۲۲. یک جامعه مدنی مردد چنانچه با یک دولت توسعه خواه مقارن گردد ممکن است به توسعه موفقیت آمیز نایل شود. اما در فرجام کار باید عناصر ترقی خواه آن - به ویژه بورژوازی صنعتی - دست بالا پیدا کنند که در این حال دیگر جامعه مدنی مردد به یک جامعه مدنی توسعه خواه مبدل می گردد.

۲۳. پایداری (یا آنچه مارکس «بازتولید گسترده» می نامید) یکی از وجوه تمایز «توسعه» از «رشد» است.

کاربرد واژه «پایداری» در نوشته حاضر را نباید با مفهوم توسعه ای که واجد پایداری زیست محیطی است اشتباه گرفت. تلاش ما صرفاً تبیین توسعه به همان ترتیبی است که عملاً در جهان رخ داده است. بنابراین تعریف ما از توسعه حول دستاوردهای عملی کشورهای «توسعه یافته» در زمینه سطح زندگی، ساختار تولید و غیره متمرکز است. در نوشته حاضر به این ادعا که چنین توسعه ای فاقد پایداری زیست محیطی است (هرچند شاید ادعایی درست باشد) عنایتی نخواهیم داشت.

۲۴. در نوشته های مارکسیستی در این مورد که آیا واحد تحلیل اساسی تاریخنگار اجتماعی باید دولت ملی باشد یا نظام فراملی جهانی بحث مبسوطی وجود دارد. برای مثال، ر.ک. به:

Frank (1967, 1969); Laclau (1971), Wallerstein (1974); Brenner (1977).

25. See, e.g., Frank (1969).

۲۶. البته برخی عوامل، بازدارنده قدرت دولت و بنابراین محدودکننده توانایی آن است. برای نمونه، رقابت در درون هر دولت و ناتوانی دولت از آرایش نیروهای خود موجب تضعیف دولت می گردد.

۲۷. صاحبان سرمایه تجاری و گروه های مستقلانی لزوماً با توسعه سرستیز ندارند، اما در نبود سرمایه صنعتی یا با وجود شرایط دیگری همچون استعمار و مناسبات

Amsden, Alice (1992): «A Theory of Government Intervention in Late Industrialization» in: Putterman and Rueschemeyer (eds), 53-84.

----- (1989): *Asia's Next Giant: South Korea and Late Industrialization*, New York: Oxford University Press.

----- (1985): «The State and Taiwan's Economic Development,» in: Evans, Rueschemeyer, and Skocpol (eds).

Amirahmadi, Hooshang (1995) *The Political Economy of Iran (1796- 1921)*. Forthcoming.

- In, Cambridge: Cambridge University Press.
- Fei, John C.H., Ranis, Gustav, and Kuo, Shirley W. Y. (1979): **Growth With Equity: The Taiwan Case**, New York: Oxford University Press (for the World Bank).
- Frank, Andre Gunder (1969): **Latin America: Underdevelopment or Revolution**, New York: Monthly Review.
- (1967): **Capitalism and Underdevelopment in Latin America**, New York: Monthly Review Press.
- Friedman, Milton (1962): **Capitalism and Freedom**, Chicago: University of Chicago Press.
- Galbraith, John Kenneth (1973): **Economics and the Public Purpose**, Boston: Houghton Mifflin.
- (1962a): **Economic Development**, Cambridge: Harvard University Press.
- (1962b): **The Great Crash**, Boston: Houghton Mifflin.
- Gereffi, Gary and Wyman, Donald (1990): **Manufacturing Miracles: Paths of Industrialization in Latin America and East Asia**, Princeton: Princeton University Press.
- Gerschenkron Alexander (1962): **Economic Backwardness in Historical Perspective**, Cambridge, (MA): Harvard University Press.
- Gramsci, Antonio (1971): **Selections From the Prison Notebooks**, Hoare, Quintin and Smith, Geoffrey Nowell (eds), New York: International Publishers.
- Harbeson, John W., Rothchild, Donald, and Chazan, Naomi (eds) (1994): **Civil Society and State in Africa**, Boulder and London: Lynne Rienner Publishers.
- Harris (1987): **The End of the Third World: Newly Industrializing Countries and the Decline of an Ideology**, Harmondsworth, Middlesex: Penguin Books.
- Hayek, Friedrich Von (1994): **The Road to Serfdom**, Chicago: University of Chicago Press.
- (1991): **Economic Freedom**, Oxford (U.K.) and Cambridge (USA): B. Blackwell.
- Hinnebush, Raymond A. (1993): «State and Civil Society in Syria,» **Middle East Journal**, 47 (2), 243-257.
- Hirst, Paul (1991): «The State, Civil Society, and the Collapse of Soviet Communism,» **Economy and Society**, 20 (2), May, 217-242.
- Hobbes, Thomas (1985): **Leviathan**, Macpherson, C.B. (ed), Harmondsworth (U.K.) and New York: Penguin Books.
- (1983): **De Cive** [English Version], Warrender, Howard (ed), New York: Oxford University Press, Oxford: Clarendon Press.
- Hume, David (1994a): **Political Essays**, Haakonssen, Knut (ed), Cambridge (U.K.) and New York: Cambridge University Press.
- List (1966): **The National System of Political Economy**, New York: A.M. Kelley.
- (1994b): **Political Writings**, Warner, Stuart D. and Livingston, Donald W. (eds), Indianapolis: Hackett Publishing Company.
- Janvry, Alain de, Sadoulet, Elisabeth, and ----- (1994): «Towards a Conceptualization of Ethnic Politics,» **International Journal of Group Tensions**, 24 (2), 115-138.
- (1990) **Revolution and Economic Transition: The Iranian Experience**, Albany: State University of New York Press.
- (1987) «The Non - Capitalist Way of Development,» **Review of Radical Political Economics**, 19 (1), 22-46.
- Amirahmadi, Hgoshang and Wu, Weiping (1994): «Foreign Direct Investment in Developing Countries,» **The Journal of Developing Areas**, 28, January, 167-190.
- Atkinson, Doreen (1992): «Rights, Politics, and Civil Society in South Africa,» **Theoria**, 79, May, 43-56.
- Baran, Paul A. (1957): **The Political Economy of Growth**, New York: Monthly Review Press.
- Barkey, Karen and Parikh, Sunita (1991): «Comparative Perspectives on the State,» **Annual Review of Sociology**, 17, 523-549.
- Bentham, Jeremy (1988): **A Fragment on Government**, Burns, J.H. and Hart, H.L.A. (eds): Cambridge (U.K.) and New York: Cambridge University Press.
- (1973): **Political Thought**, Parekh, Bhiku (ed), New York: Barnes and Noble.
- Beveridge, William Henry (1936): **Planning under Socialism**, and Other Addresses, London: Longmans and Company.
- Bratton, Michael (1989): «Beyond the State: Civil Society and Associational Life in Africa,» **World Politics**, 41, 407-430.
- Bukharin, Nikolai I. and Preobrazhensky, Evgenii (1969): **The ABC of Communism**, Harmondsworth (U.K.): Penguin Books.
- Burawoy, Michael and Krotov, Pavel (1993): «The Economic Basis of Russia's Political Crisis,» **New Left Review**, 198, March/ April, 49-70.
- Centeno, Miguel Angel (1994): «Between Rocky Democracies and Hard Markets: Dilemmas of the Double Transition,» **Annual Review of Sociology**, 20, 125-147.
- Chazan, Naomi (1992): «Africa's Democratic Challenge,» **World Policy Journal**, 9 (2), 279-308.
- Chaudhry, Kiren Aziz (1993): «The Myths of the Market and the Common History of Late Developers,» **Politics and Society**, 21 (3), 245-274.
- Clarke, Simon (1992): Privatization and the Development of Capitalism in Russia, **New Left Review**, November / December, 3-28.
- Cohen, Stephen F. (1994): «America's Failed Crusade in Russia,» **The Nation**, February 28.
- Devine, Pat (1991): «Economy, the State, and Civil Society,» **Economy and Society**, 20 (2), May, 205-216.
- Deyo, Fredric C. (ed) (1987): **The Political Economy of the New Industrialism**, Ithaca, New York: Cornell University Press.
- Engels, Friedrich (1966): **Anti - Duhring**, New York: International Publishers.
- Evans, Peter B., Rueschemeyer, Dietrich, and Skocpol, Theda (eds) (1985): **Bringing the State Back**

Pickering.

----- (1978): **The Economics of Welfare**, New York: AMS Press.

Putterman, Louis and Rueschemeyer, Dietrich (1992): **State and Market in Development**, Boulder, Colorado and London: Lynne Rienner.

Rau, Zbigniew (1991): **The Reemergence of Civil Society in Eastern Europe and the Soviet Union**, San Francisco and London: Westview Press.

Rostow, Walt Whitman (1968): **The Stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifesto**, Cambridge (U.K.): Cambridge University Press.

Shapiro, Helen and Taylor, Lance (1990), «The State and Industrial Strategy, **World Development**, 18 (6), 861-878.

Shils, Edward (1991): «The Virtue of Civil Society», **Government and Opposition**, 26 (1), Winter, 3-20.

Shubane, Khela (1992): «Civil Society in Apartheid and Post - Apartheid South Africa, **Theoria**, 79, May, 33-42.

Smith, Adam (1976): **The Wealth of Nations**, Stigler, Joseph (ed), Chicago: University of Chicago Press.

Stadler, Alf (1992); «Strong States Make for a Strong Civil Society,» **Theoria**, 79, May, 29-32.

Streeten, Paul (1992): «Against Minimalism,» in: Putterman and Rueschemeyer (eds).

Tamas, G.M. (1994): «A Disquisition on Civil Society,» **Social Research**, 61 (2), 205-222.

Valence, David (1973): «Opposition in South Korea,» **New Left Review**, 77 January / February.

Walzer, Michael (1991): «The Idea of Civil Society,» **Dissent**, 38 (2), Spring, 293-361.

----- (1989): «The Good Life: The Civil Society Argument,» **New Statesman and Society**, 2, 28-31, October 6,

Warrender, Howard (1957): **The Political Philosophy of Thomas Hobbes**, Oxford: Clarendon Press.

White, Gordon (1984): «Developmental States and Socialist Industrialization in the Third World,» **The Journal of Development Studies**, 21 (1), 97-120.

Thorbecke, Erik (1993): «Introduction» (Special issue), **World Development**, 21 (4), 565-575.

Johnson, Chalmers (1982): **MITI and the Japanese Miracle**, Stanford: Stanford University Press.

Kagarlitsky, Boris (1992): «Russia on the Brink of New Battles,» **New Left Review**, 192, March / April, 85-97.

Kalecki, Michal (1976): **Essays on Developing Economies**, Hassocks: Harvester Press.

----- (1972): **Selected Essays on the Economic Growth of the Socialist and Mixed Economy**, Cambridge: Cambridge University Press.

Kautsky, Karl (1903): **The Social Revolution and on the Morrow of the Revolution**, Askew, J.b. (trans), London: Twentieth Century Press.

Keane, John (1988): **Democracy and Civil Society: on the Predicaments of European Socialism, the Prospects for Democracy, and the Problem of Controlling Social and Political Power**, London: Verso.

Keynes, John Maynard (1936): **The General Theory of Employment, Interest, and Money**, London: Macmillan.

Leijonhufvud, Axel (1993): «The Nature of the Depression in the Former Soviet Union, **New Left Review**, 199, May/ June, 120-126.

Lerner, Abba P. (1946): **The Economic of Control: Principles of Welfare Economics**, New York: Macmillan.

Lewis, Bernard (1990): «State and Society under Islam,» **New Perspectives Quarterly**, 7 (2), 38-40.

Lipton, Michael (1991): «The State - Market Dilemma, Civil Society, and Structural Adjustment,» **The Roundtable**, 317, 21-31.

Livingstone, Ken (1992): «Can Democracy Survive in Russia,» **New Left Review**, 192, March / April, 98-104

Locke, John (1988): **Two Treatises of Government**, Laslett, Peter (ed), London and New York: Cambridge University Press.

Mill, John Stuart (1992): **On Liberty**, New York: Legal Classics Library.

----- (1977): **Essays on Politics and Society**, Robson, J.M. (ed), Buffalo and Toronto: University of Toronto Press.

Mises, Ludwig Von (1990): **Economic Freedom and Interventionism: An Anthology of Articles and Essays**, Greaves, Bettina Bien (ed), Irvington - on - Hudson, New York: Foundation for Economic Education.

----- (1962): **Planning for Freedom. and other Essays and Addresses**, South Holland, Illinois: Libertarian Press.

Myrdal, Gunnar (1957): **Economic Theory and Underdeveloped Regions**, New York: Harper.

Nove, Alec (1992): «Some Thoughts on Plan and Market,» in: Putterman and Rueschemeyer (eds), 39-49.

Pierson, Christopher (1984): : «New Theories of State and Civil Society: Recent Developments in Post - Marxist Analysis of the State,» **Sociology**, 18 (4), 563-571.

Pigou, Arthur Cecil (1994): **Socialism Versus Capitalism**, London and Brookfield, Vermont: W.

جناب آقای دکتر محمود سریع القلم

با اندوه بسیار درگذشت برادر گرامیتان را تسلیت می گوئیم و خود را در غمتان شریک می دانیم. از ایزد متعال شادی روح آن شادروان و توفیق و تندرستی جنابعالی و خانواده محترم را خواهانیم.

مدیر مسئول و اعضای هیأت مشاوران علمی

خود را در غم آقای علیرضا طیب همکار ارزشمند اطلاعات سیاسی - اقتصادی که بخاطر از دست دادن پدر بزرگوارشان به سوگ نشسته اند شریک می دانیم. تندرستی و شادکامی ایشان و آمرزش روح آن شادروان را از خداوند بزرگ خواهانیم.

مدیر مسئول و اعضای هیأت مشاوران علمی

آقای اسمعیل زراوشان درگذشت مادر گرامیتان را تسلیت می گوئیم. برای شما صبر و طول عمر و برای آن مرحومه غفران الهی مسئلت داریم. یاران و همکارانتان در اطلاعات سیاسی - اقتصادی